

اسلام در چین^۱

جیمز دی. فرانکل

ترجمه: پروانه تقی‌خانی*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۴/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۲۳]

چکیده

اختلاف و تنوع اسلام در چین نه تنها مسئله و مشکل گروه نژادی غیرچینی مسلمان ساکن در بخشی از کشور است، بلکه این وضعیت بسیار همه‌جانبه و پیچیده است؛ زیرا نژادهای چندگانه مسلمان به بافت چندفرهنگی کشور چین اضافه می‌شدند و حتی میان اعضای جوامع مسلمان نیز تنوع و گوناگونی بود و در اصل جمهوری خلق چین فقط دو تا از ده تابعیت مسلمان، یعنی اویغرها و هوی، را به رسمیت شناخت. نباید تاریخ مسلمانان چین را مربوط به یک زمان تلقی کرد، زیرا گروه‌های مختلف مسلمانان در دوره‌های تاریخی متفاوت وارد چین شدند. وجود مسلمانان در چین به طور متناقض از لحاظ داد و ستد، موهبت، و از لحاظ درگیری‌های قومی، دردسری برای منافع ملی چین در نظر گرفته می‌شد و تنوع نمی‌توانست به سادگی یکپارچه‌کننده یا برتری‌دهنده آنها باشد. در کل، جمهوری خلق چین در رویارویی با مسلمانان مختلف سیاستی یکپارچه به کار نبرد و روش‌های متنوعی را برای پاسخ به مسئله تنوع گروه‌های مسلمان در چین در پیش گرفت که برخی از آنها با هم در تناقض بود.

کلیدواژه‌ها: چین، اسلام، تنوع مسلمانان، اویغرها، هوی.

۱. مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

James D. Frankel (2012). "Chinese Islam", in: *The Wiley-Blackwell Companion to Chinese Religions*, Edited by Randall L. Nadeau, Wiley-Blackwell, ch. 11, pp. 237-259.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادیان شرقی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران parmida2020khani@gmail.com

مقدمه: تنوع مسلمانان در چین معاصر

آمار مجموع مردم چین و مسلمانان جهان تقریباً ۲.۵ میلیارد است که بیش از یک سوم جمعیت جهان را در ابتدای قرن بیست و یکم تشکیل می‌دهد. در واقع، مایه شگفتی نیست که در میان مسائل بین‌المللی، چین و چهره جهانی اسلام، به طور بسیار برجسته، هر روزه اهم عناوین اخبار را به خود اختصاص می‌دهد. امروزه بیشتر پژوهشگران پی برده‌اند که همکاری بین جمهوری خلق چین و کشورهای مسلمان، به‌ویژه در تبادل تکنولوژی نظامی چین یا مواد نفتی کشورهای مسلمان، عامل مهمی در تغییر توازن قدرت جهانی است. در حقیقت، ارتباط بین چین و جهان اسلام تاریخچه‌ای طولانی، تقریباً به درازای قدمت خود اسلام، دارد. ارتباط تاریخی و باسابقه بین اسلام و چین به افزایش چشمگیر جمعیت مسلمانان در چین انجامیده است؛ این اقلیت، یا به طور دقیق‌تر گروه‌های مختلف این اقلیت، در برآورد پرجمعیت‌ترین کشور جهان (چین) نادیده گرفته شده‌اند.

دودمان هان (Han) که اکثریت نیرومندی در چین بودند، مسلمانان چین را محاصره کرده بودند و با آنها به‌خوبی رفتار نمی‌کردند و درک درستی از آنها نداشتند. به‌علاوه، بیشتر هم‌کیشان مسلمانان در مرکز جهان اسلامی نیز به جز آگاهی از اصل موجودیت این مسلمانان، اطلاع چندانی درباره‌شان نداشتند. با این حال، اطلاعات آنها [از وضع مسلمانان چین] از اطلاعات اکثر مردم سراسر جهان در این باره بیشتر است؛ اکثر مردم جهان صرفاً از طریق متن‌های حاشیه‌ای تا حماسه موجود درباره «جنگ جهانی علیه ترور» و نبرد ضد اسلام ناب محمدی، اطلاعاتی را درباره بعضی مردم چین که مسلمان متولد می‌شوند، دریافت می‌کنند. با وجود این، به طور باورنکردنی، مسلمانان چین جمعیتی متنوع، یا تقریباً چندین جمعیت مختلف هستند. همه آنها در محدوده مرزهای جمهوری خلق چین سکونت داشتند، اما در کل در آن کشور بزرگ به شکل گروه‌های مختلف زندگی می‌کردند که موقعیت جغرافیایی‌شان را از هم تفکیک می‌کرد. آنها از

لحاظ تاریخی بر اساس ویژگی‌های نژادی، زبانی، اقتصادی، آموزشی، فرقه‌ای و خویشاوندی و عوامل دیگر تقسیم می‌شدند. این تنوع، متضاد کوشش‌هایی است که آنها را در گروهی مستقل قرار می‌دهد؛ بیشتر این کوشش‌ها آگاهانه نیست. در حقیقت، ورای محل اقامت آنها در مرزهای جغرافیایی معاصر، می‌توان مسلمانان را فراتر از گروهی جداگانه در چین در نظر گرفت. بهتر است این موضوع تحت عنوان «تنوع گروه» مطرح شود.

گاهی چین و اسلام به اشتباه هویت‌های تاریخی یکپارچه تلقی می‌شدند، در حالی که بیشترین تنوعات داخلی را داشتند. یکپارچه‌دانستن آنها به مشکلاتی انجامید، از جمله دیدگاه تحکم‌آمیزی که به تمدن‌ها از بالا به پایین می‌نگرد و در حالی که به نمای ظاهری همگن توجه دارد، زیرساخت پیچیده دارای عناصر متباین را نادیده می‌گیرد. چون این یکپارچگی در بعضی جنبه‌ها نمونه کوچکی از اسلام جهانی است، در میان مسلمانان چین افراد پارسا و باایمان و بی‌دین، حتی ملحد و کمونیست قرار می‌گرفتند. در میان افراد مذهبی، تنوع بسیاری را می‌بینیم: پیروان اهل سنت (مکتب حنفی)، صوفیان و حتی پیروان وهابیت پاک‌دین. در چین اسلام‌گرایان سیاسی وجود دارند، ظاهراً بیشتر مسلمانان چینی غیرسیاسی‌اند، اما حکومت بیجینگ^۱ (Beijing) آنها را افراطی می‌داند. این تحقیق پیش از بررسی جزئیات راه‌حل‌های قدیمی و جدیدی که مسلمانان و دولت چین مطرح کرده‌اند، ابتدا بر بعضی مسائل مرتبط با تنوع در میان مسلمانان چین متمرکز است.

دیدگاه جمهوری خلق چین درباره تنوع مسلمانان در چین امروزی این است که امکان ندارد گروه‌های نژادی با زمینه‌های فرهنگی و تاریخی بسیار متفاوت به راحتی در گروهی واحد قرار بگیرند که به پشتوانه همدیگر، سرنوشت نژاد مشخصی را دنبال کنند. تنوع اسلامی در چین همانند هر جای دیگر به نزاع و درگیری منجر می‌شود، به ویژه وقتی گروهی در چارچوب رسوم فرهنگی، خود را می‌شناساند که دین در آن آشکارا به

تصویر کشیده شده است، و در نتیجه به دسته‌بندی‌های نژادی و جمعیت‌نگاری‌ای معترض می‌شوند که حکومت سکولار آن را تحمیل کرده است. آمیزه عناصر نژادی و مذهبی، به‌ویژه باعث تحریک‌پذیری جمعیتی می‌شود که تحت فشارند. اخیراً، در ماه ژوئیه ۲۰۰۹، بین چینی‌های دودمان هان و اویغره‌های مسلمان ترک‌زبان در اورومچی (Urumqi)، بزرگ‌ترین شهر در ایالت شین‌جیانگ (Xinjiang) واقع در غربی‌ترین قسمت چین، بحران‌های نژادی آغاز شد و در قالب شورش‌های مهلکی شدت یافت که به سخت‌گیری‌های نظامی در آن منطقه انجامید. در واقع، در این رویداد اویغرها از همسایگان چینی‌شان به روش‌های مختلفی مجزا هستند که هویت اسلامی‌شان نقش مهمی را در این تمایز ایفا می‌کند، گرچه بسیاری از آنها صرفاً دیندارانی ملایم یا حتی سکولارند.

در سال ۲۰۰۴، در ایالت هنان (Henan) بحران‌های نژادی گروه دیگری از مسلمانان وقتی بیشتر می‌شود که راننده تاکسی از دودمان هوی (Hui)، مسلمان چینی، با دختر شش‌ساله چینی از دودمان هان تصادف می‌کند و او را می‌کشد. در این حال، شورش‌های ضداسلامی و شورش‌های متقابل از سمت مسلمانان به وجود می‌آید که هفت کشته، و دوازده مجروح به جا می‌گذارد. مسلمانان هوی از سراسر کشور برای حمایت برادران هم‌کیش خود به میدان آمدند. این اعتراضات هرگز آشکارا جنبه مذهبی پیدا نکرد، اما به صورت دوجانبه، ستیزه‌ای ملی نژادی لحاظ شد، و به بیان مفسران اجتماعی، این اعتراضات همانند تلاش گروه ناموفقی بود که خواهان جبران خسارات از جانب متصدیان شورش بودند. با این حال، نمی‌توانیم نقش مهم اسلام، دین اجدادی هوی، را در انسجام گروهی و غلبه هویتی هوی به اکثر دودمان هان نادیده بگیریم. به‌راستی، برای شخص بی‌اطلاعی که ظاهر قضیه را می‌بیند، میانگین جمعیت شهروندان هان و هوی سکولار واقعاً در ظاهر از یکدیگر تمیزناپذیر است، به استثنای جاهایی که افراد هوی خودشان را با نشانه‌های ظاهری تعصب مذهبی اسلامی متمایز می‌کنند (مانند کلاه

و/یا ریش برای مردان، پوشش موی سر برای زنان). تا کنون، از نظر هر یک از جوامع چینی، هوی و هان به یکسان تفاوت‌های آشتی‌ناپذیر مبتنی بر سنت اسلامی را نشان می‌دهند، گرچه به آن اعتقادی ندارند و عمل نمی‌کنند.

با توجه به نمونه‌هایی که ذکر شد، اختلاف و تنوع اسلام در چین نه تنها مسائل و مشکلات گروه نژادی غیرچینی مسلمان ساکن در بخشی از کشور است، بلکه این وضعیت، بسیار همه‌جانبه و پیچیده است؛ زیرا نژادهای چندگانه مسلمان به بافت چندفرهنگی کشور چین اضافه می‌شدند و حتی میان اعضای جوامع مسلمان نیز تنوع و گوناگونی بود. در اصل، جمهوری خلق چین فقط دو تا از ده تابعیت اقلیت مسلمان (اویغرها و هوی) را به رسمیت شناخت و جمعیت نامنظم مسلمانان در چین تشکیل شد. طبق سرشماری کشور چین، تقریباً ۹۱.۵ درصد مردم چین اعضای قوم بزرگ دودمان هان هستند و همه اقلیت‌ها به منظور کامل کردن جمعیت از قرار ۸.۵ درصد نادیده گرفته شدند. از ۲۰ تا ۲۵ میلیون جمعیت رسمی تخمینی مسلمانان، نزدیک به نصفش خاندان هوی هستند، همراه با برآوردی ۴۵ درصدی که از جمعیت اویغرها ترکیب می‌شد و حدوداً ۵ درصد متعلق به دیگر اقلیت‌های مسلمان بود. با اینکه این آمار موثق است، تعداد کلی مسلمانان در جمهوری خلق چین محل بحث و تردید است. ارزیابی‌های دیگر، جمعیت مسلمان چین را بیش از ۵۰ میلیون می‌داند که شاید به یکصد میلیون هم برسد. اعداد بالاتر را اغلب گروه‌های مسلمان با انگیزه افزایش آمار جمعیتی ذکر کرده‌اند و لذا معتبر نیست. به هر حال، بررسی معیارهایی که به وضوح هویت‌های مذهبی، فرهنگی و قومی نژادی را از هویت‌های به‌ظاهر تحمیلی متمایز نمی‌کند، بعضی افراد را به سرشماری موثق بدگمان کرده است. از این رو، تنوع مسلمانان چین در نامعلومی آمار این تعداد جمعیت سهیم است.

رده‌بندی هویت مسلمانان در عصر کمونیستی

پیش از بررسی موشکافانه مسائل مرتبط با تنوع مسلمانان در چین و بررسی بعضی راه‌حل‌ها درباره مسلمانان و دولت چین بر حسب نمونه‌های ظاهری متنوعی که امپراتوری سلسله‌ای برای جمهوری خلق اتخاذ کرد، دانستن این نکته مفید است که این تنوع ابتدا چگونه ایجاد شد. کوشش‌های دولت کمونیست نوظهور در اواسط قرن بیستم برای مدیریت ناهمگونی فرهنگی قومی، به شدت و امدار علم جامعه‌شناسی هیئت حاکمه شوروی عصر استالینیستی (stalinist) بود و به نظام طبقه‌بندی منتهی می‌شد که به موجب آن ۵۶ ملیت یا قومیت به رسمیت شناخته شدند (مانند جمعیت بزرگ دودمان هان و ۵۵ ملیت کوچک). طبق این نظام، ده اقلیت شناخته شدند که در بخشی از میراث فرهنگی قومی‌شان اسلام داشتند (واژه «دین» اینجا استفاده نمی‌شود، همچنان که این واژه از معیارهای اصلی به‌کاربرده‌شده برای تمایز ملیت‌های کوچک در دوره تکوین نظام ملی نبود).

به استثنای هوی، زبان هیچ یک از ملیت‌های مختلف مسلمان (اویغر (uyghur)، قزاق (khazakh)، قرقیز (khirghiz)، اُزبک (uzbek)، سالار (salar)، بونان (bonan)، دونگ‌شیانگ (Dongxiang)، تاجیک (tajik)) چینی نیست؛ آنها یا ترکی صحبت می‌کنند یا به دیگر زبان‌های آلتایک (Altaic) (به جز تاجیک‌ها که با نوعی زبان فارسی هندواروپایی صحبت می‌کنند). امروزه بیشتر اقلیت‌های مختلف مسلمان، در شین‌جیانگ و مجاورت ایالت‌های غربی زندگی می‌کنند (به استثنای هوی که در کل کشور پراکنده شده‌اند). مسلمانان شین‌جیانگ و غرب چین غیر از هویت مذهبی مشترکشان، یعنی مسلمانی، به لحاظ‌های مختلفی از هم متمایزند. آنها متفاوت صحبت می‌کنند، گرچه گاهی زبان‌ها یکی است. بعضی جوامع سبک زندگی چوپانی-کوچ‌نشینی بیابان را حفظ کردند، در حالی که مابقی، بیش از همه اویغرها، قرن‌ها غیرمهاجر و یکجانشین بودند. شیوه‌های مختلف زندگی به تفاوت‌هایی در ساختار اجتماعی و سیاسی جوامع، وسایل مختلف معاش و (اغلب در بافت بخش روستایی شهری) درجات مختلف تعصب مذهبی در

برابر بی دینی، و به سنت‌گرایی فرهنگی در برابر ادغام جریان ارزش‌ها و فرهنگ‌های چینی دودمان مرکزی هان نیز منجر شد. به غیر از ویژگی‌های زبانی و قومی متفاوت، امکان دارد این نوع تفاوت‌ها نه تنها بین اقلیت‌های مختلف مسلمان در چین، بلکه درون خودشان نیز به خوبی یافت شود.

تاریخ اسلام در چین

ترکیب جمعیت مسلمان در چین، هم محققان این عرصه را به دشواری می‌اندازد و هم حکومت‌هایی که می‌خواهند این جمعیت را با تنوع پیچیده چندلایه‌اش تحت کنترلشان درآورند. اما این وضعیت چگونه ایجاد شد؟ یعنی مسلمانان چین از کجا می‌آیند، و چگونه و چه وقت اسلام در چین باب شد؟ عجیب نیست که این پرسش‌ها نیز پاسخ‌های گوناگون دارد. مکان و زمان واحد و مشخصی برای لحظه ورود مسلمانان وجود نداشت و با وجود تلاش مسلمانان چین برای جاودانه‌سازی این اسطوره‌های نخستین، رویداد مشخصی وجود نداشت که اسلام را به دوره پادشاهی میانه آورده باشد. تنوع جمعیت مسلمان در چین امروز، که از قبل آن را جمعیتی متمایز تلقی کردیم، در دو پدیده تاریخی مهم ریشه دارد: مهاجرت و پذیرفته‌شدن مسلمانان مهاجر در چین، و جذب جمعیت‌های مسلمان آسیای مرکزی به علت توسعه امپراتوری و پیوستن مناطق مسلمان. اولین پدیده (مهاجرت و بومی‌شدن)، جمعیت قومی خاندان هوی در چین را پدید آورد، در حالی که پدیده دوم (بسط و پیوستن منطقه‌ای) دربرگیری نه ملیت مسلمان غیرچینی، به خصوص اویغرها، را در میان آنها نشان می‌دهد. چین تحت سلطه دودمان‌های بی‌شمار در بیشتر دو هزاره گذشته، امپراتوری‌ای چندفرهنگی بود که از اقلیت‌های بومی ترکیب می‌شد. بعضی از آنها تقریباً، به طور کامل، جذب فرهنگ خاندان هان شدند، در حالی که دیگران از لحاظ فرهنگی بسیار متفاوت باقی ماندند. رژیم‌های مختلف چین از بیگانگان استقبال کردند تا کالاها و

عقایدشان را در قلمرو امپراتوری رد و بدل کنند و شهرهای جدید و مکان‌های پرجاذبه‌ای برای تجارت و کوچ بین‌المللی ایجاد کنند. این عوامل تاریخی، که هم امپراتوری را بسط می‌داد و هم مراکز بین‌المللی را به طمع می‌انداخت، نه تنها موجودیت مسلمانان در چین، بلکه تنوع فاحش آنها را نیز توجیه کرد، تنوعی که هنوز هم برقرار است و، به طور متناقض، هم موهبت و هم دردسری برای منافع ملی چین در نظر گرفته شده است. وقتی تأثیرات و داد و ستد خارجی به نفع امپراتور بود، حضور بیگانگان غیرچینی در مرزهای چین تحمل می‌شد و الگوها، تولیدات و حتی باورهای مذهبی بیگانه، جمعیت بومی را به خود جلب کرد. به هر حال، چون بعضی چینی‌ها داد و ستد خارجی را تهدیدی برای تجارت بومی می‌دانستند، بیگانگان و تازه‌واردان در امپراتوری چین بیشتر گرفتار تبعیض عمومی و شکنجه بودند. به علاوه، چون چین اغلب قربانی هجوم و استیلای بیگانه از آسیای میانه بود، گاهی سیاست‌ها و رویکرد بیگانه‌هراسانه دولت، به بیگانگان و حتی ساکنانی که زاده مهاجران بودند، با شک می‌نگریست.

گروه‌های مختلف مسلمانان در دوره‌های تاریخی متفاوت وارد چین شدند، همان‌طور که مسلمانان قلمروهای ضمیمه‌شده تحت نظر رژیم‌های مختلف در فرآیند تثبیت‌سازی به تدریج به هم پیوستند که حتی امروزه هم این فرآیند در چین ادامه دارد. بنابراین، نباید تاریخ مسلمانان چین را مربوط به یک زمان تلقی کرد. رویکرد تحولات زبانی ملت در دوره‌های مختلف تاریخ نه تنها به تاریخ‌نگاری دقیق‌تر منجر شد، بلکه روایات و شروح بهتری برای میزان این تنوع پدید آورد. امکان نداشت هیچ یک از اینها ما را از پیچیدگی جغرافیایی کارآمد در پس این موضوع غافل کند؛ مهم نیست پیامدهای این گونه تاریخچه‌ها (مثل همه سیاست‌ها) چقدر جهانی است، آنها در هر صورت تأثیرات محلی دارند. همان‌طور که جاناتان لیپمن (Jonathan Lipman) دقیقاً هشدار داد «گسترش وسیع مسلمانان ... که در موقعیت تنوع پیچیده‌ای بودند، پژوهش‌های دقیقی

را اقتضا می‌کند که به جای عمومی بودن، باید محلی باشد» (Lipman, 1997). جمعیت مسلمان چین حاصل امواج کوچ در دوره‌های مختلف (که کوچ‌نشینان مسلمان در قسمت‌های مختلف کشور مستقر می‌شدند) به علاوه فراز و نشیب‌های زندگی مردم چین و تاریخ نظامی، اقتصادی و سیاسی چین است. همچنین، این جمعیت به مکان زندگی مسلمانان و زمان ورودشان و طبقات و ترکیب‌های مختلف «مسلمانان» و «چینی‌ها» مرتبط است، در حالی که جلوه‌های مختلفی از تعصبات مذهبی اسلامی را شامل می‌شود که در میان جمعیت‌های مختلف پدیدار شده و گسترش یافته است.

با اینکه باید هوشیار باشیم تا از اظهارات عجولانه درباره مسلمانان چین خودداری کنیم، دیدگاهی کلی از تاریخ این جمعیت متنوع، طرح‌های مشخص مرتبط با پراکندگی و گسترش جوامع مسلمان در چین را نشان می‌دهد. در سطح جهانی، مسلمانان در چین با دو طرف در ارتباط‌اند، یعنی میانجی بین تمدن‌های اسلامی و چینی در امتداد مرزهای اصلی یا فرعی هستند. نگاهی دقیق‌تر، طرحی پیش‌بینی‌پذیر را آشکار می‌کند که بر تقسیم جغرافیای تاریخی مسلمانان چین مبتنی است. مسلمانان در ایالت‌های غربی چین نزدیکی بیشتر، و مسیرهای ارتباطی و نقل و انتقال بهتری به سمت مناطق مرکزی اسلام در آسیای مرکزی و فراسویس داشتند. از این‌رو، در مقایسه با هم‌مذهبان متعصبشان در مکان‌های دیگر چین، ارتباط قوی‌تری با مسلمانان خارج از چین داشتند. به‌علاوه، این مسلمانان تمایل کمتری به آداب و رسوم چینی یا یکی شدن در فرهنگ چینی هان داشتند. در نتیجه، مسلمانانی که در غرب چین ریشه دوانده بودند بیشتر گرایش فرهنگی و مذهبی‌شان را مستقیماً از جهان اسلام دریافت می‌کردند؛ این گرایش‌ها آنها را علناً، تا حد بسیار، از اکثر جمعیت چین متمایز می‌کرد که اساساً اویغرها و دیگر مسلمانان غیرچینی شین‌جیانگ و ایالت‌های همجوار را در بر می‌گرفت. آنها به علت قرن‌ها تماس با فرهنگ و فعالیت‌های چینی، که حکومت چین مرکزی برای پیشبرد ادغامشان انجام داد، تحت تأثیر قرار گرفتند، اما ویژگی‌های فرهنگی متمایزشان را بیش از اندازه حفظ کردند.

در مقایسه، در طول تاریخ، دیگر مسلمانان که دورتر از هم‌کیشان اسلامی شان در خارج از چین زندگی کردند، زندگی و آینده‌شان را، کاملاً و به طور جداناپذیری، با مقدرات جامعه و ایالت چینی مرتبط دانستند. مسلمانانی که در قسمت‌های شرقی و مرکزی کشور زندگی می‌کردند، که بیشتر از اقلیت هوی بودند، با جذب شدن در موقعیت‌های مختلف و تا اندازه‌ای آمیخته شدن در جامعه چینی به کشش اصلی و روش زندگی غالب در چین پاسخ دادند. مشاهده این اختلافات در میان جوامع مختلف مسلمان در مرزهای چین در زمان آخرین امپراتوری و نیز عصر جدید، خلأهایی را آشکار می‌کند که گاه بعضی مسلمانان را در مغایرت آشکار با دیگر مسلمانان در چین قرار می‌دهد، که نه تنها بر ملاک‌های قومی نژادی مبتنی است، بلکه به تفاوت‌های منطقه‌ای، سیاسی، اقتصادی و حتی مذهبی درون فرقه‌ای نیز وابسته است. در ماجرای بغرنج مسلمانان در چین، منافع اشتراکی مختلف نه تنها دودمان هان را به رقابت با مسلمانان واداشت، بلکه گاه اویغرها را در برابر هوی قرار می‌داد و گاه بعضی از افراد هوی در برابر افراد دیگر هوی قرار می‌گرفتند که خودشان را در نمونه‌های خاص با خاندان هان متحد می‌یافتند.

برای فهم موضوع پیچیده تنوع مسلمانان در چین، توجهمان را به دو جمعیت بزرگ مسلمانان، یعنی اقلیت‌های اویغور و هوی، محدود کردیم، آن هم نه فقط به علت تعدادشان، بلکه به این دلیل که آنها در سنجش‌ها مؤثر بودند و همچنین درجه بالاتری از تنوع داخلی را در میان خودشان نشان دادند. برای پی بردن به چگونگی تکامل تدریجی این جمعیت‌های متنوع، شرح مختصری از ورود اسلام به چین و پیشرفت اولیه‌اش در چین لازم است. سنت و روایت مرسوم مسلمانان در چین (با چندین تفسیر و تغییرپذیری) ورود نخستین مسلمانان در چین را رویدادی بی‌نظیر می‌داند. هنگامی که این اتفاق روی داد، تایزونگ (Taizong)، امپراتور خاندان تانگ، خواب دید هیولایی (در بعضی تفاسیر اهریمنی) می‌خواهد قلمروش را از بین ببرد. در آن رؤیا، امپراتور مردی

ریشو را دید که دستاری پوشیده است و قدرتِ سرکوبیِ عفریت را دارد. لذا تا امپراتور بیدار شد از مشاوران خواست خواب را تعبیر کنند؛ آنها به او گفتند این خواب یعنی حکیمی بزرگ در غرب پدیدار شده است. امپراتور مأموران مخفی را فرستاد تا این حکیم غربی را به چین بیاورند. این حکیم کسی جز محمد پیغمبر (ص) نبود، که او به محض رسیدن نمایندگان چینی برای رفتن به چین مخالفت کرد، اما هیئت نمایندگی فرستاد که یکی از صحابه (عموی مادری) به نام سعد بن ابی وقاص آن را رهبری می‌کرد. طبق سنت و روایت مسلمانان چین، مصاحبان پیامبر در چین ماندند و به امپراتور تانگ خدمت کردند تا آرامش و نظم به امپراتوری برگردد. آنها در چین مقیم شدند و با زنان چینی ازدواج کردند. بدین سان آنها پیشرو خاندان هوی شدند.

جزئیات این حکایت، به طور کامل، پذیرفتنی نیست، به ویژه اینکه مشهور است سعد بن ابی وقاص در مدینه دفن شده است. با این حال، گذشته از اشتباهات در ترتیب حقیقی وقایع و خطاها، این اسطوره‌ای مذهبی است که مسلمانان چین را به اجداد وراثی و معنوی محمد پیوند می‌دهد تا به آنها حس حقانیت اسلامی اعطا کند؛ پیامبر، نسل و ذریه اسلام را در سرزمین چین بنیان نهاد، اما پس از آن، زندگی و موجودیت مسلمانان در چین تقدیر الاهی بود، به این شکل می‌توانیم اهمیت جاودانگی این حکایت را حتی با تاریخ‌بندی نامشخصش بفهمیم.

با این همه، اسلام با دودمان تانگ وارد چین شد؛ با کاروانی از راه زمینی جاده ابریشم از سمت غرب داد و ستد کرد که این داد و ستد از راه دریایی خلیج فارس، دریای عربی و اقیانوس هندی تا شهرهای ساحلی جنوب شرقی چین بود و سربازان نظامی اسب‌سوار همراهشان بودند که در کشمکش‌های مرزهای غربی چین می‌جنگیدند. به همراه مأموران سیاسی خارجه که خلیفه‌های اموی و عباسی آنها را فرستاده بودند، مسلمانان نیز به امپراتوری تانگ آمدند. اصل جمعیت مسلمان چین بعضی از تازه‌واردهای اولیه بودند، که در شهرهای چین ساکن شدند و با افرادی از

نژادهای مختلف چینی ازدواج کردند و آنها مناطق اسلامی را در قسمت‌های مختلف کشور، به‌ویژه در شهرهای بندری و مراکز تجارتی درون‌مرزی، ایجاد کردند که پیوسته تحت محاصره بود. به هر حال، اسلام، که دین و فرهنگ مهاجران اولیه بود، آشکارا همچون هویتی بیگانه در چین باقی ماند، و جدا از خط فکری خاندان هان، با تفاوت‌های زبانی، فرهنگی و عقیدتی تداوم یافت. تا زمانی که مسلمانان درآمدی برای امپراتوری می‌داشتند و از قوانین مدنی تخطی نمی‌کردند، به دلیل لیاقت و شایستگی‌شان اجازه داشتند امور داخلی جوامعشان را اداره کنند. آنها توانایی تعیین مقامات مذهبی‌شان را داشتند، همان‌طور که در انجمن کونزو، یک شیخ‌الاسلام برای ریاست بر همه الگوهای مذهبی، و حکم رهبر برای حکمرانی مطابق قانون شریعت درباره الگوهای شهری اشتراکی داخلی وجود داشت. این خودمختاری نه‌تنها به حوزه ارتوپراکسی (orthopraxy) اسلامی در همه نسل‌های چین کمک می‌کرد، بلکه در اختلاف بین جوامع هوی و هان نیز نقش داشت.

آرمان شایسته‌سالاری کنفوسیوس تضمین می‌کرد که بیگانگانی که می‌خواستند و می‌توانستند فرهنگ بیاموزند جایگاهی، حتی در حد مقام گزیدگان، در جامعه تانگ به دست آورند. در عین حال، گرچه توانستند بر مشکلات فرهنگی غالب شوند باز هم بیشتر مهاجران مسلمان در چین به کار تجارت گرفته شدند، که این کار خودبه‌خود آنها را زیر سلطه سلسله‌مراتب اجتماعی کنفوسیوسی قرار داد که بازرگانان و تاجران را خوار می‌شمردند. این وضعیت پُرمفعت، شاید بیشتر از بیگانه‌ترسی چینی، مانع یکپارچگی و اتحاد بیشتر مسلمانان در جامعه می‌شد. به این ترتیب، حتی پس از سال‌ها سکونت در چین که نخستین ساکنان مسلمان برای وضعیت وُشی فانک (Wushi Fank) (نسل پنجم «بیگانگان آشنا») شورش کردند، این مسلمانان بومی‌شده در چین هنوز هم بیگانه در نظر گرفته می‌شدند. روند ورود مسلمانان بیگانه در دوره سانگ (song) ادامه می‌یافت و به‌ویژه اوضاع و احوال برای مسلمانان تازه‌واردی مهیا می‌شد که دنبال فرصت

اقتصادی، یا پناهندگی به دلیل آشوب سیاسی در جهان اسلامی بودند. با این حال، حتی با اینکه شورش‌های جوامع وُشی فانک دودمان تانگ و خاندان مسلمانان، به نحو موفقی، طی دوره سانگ پذیرفته شد، علی‌رغم حضورشان در مناطق مختلف چین، اسلام هنوز مطابق با آداب و رسوم چین بود و بنابراین به صورت اجباری با عنوانی «متفاوت» بدنام و خوار باقی ماند.

فتوحات مغولی و برپایی دودمان یان (Yuan)، چین را با امپراتوری مغولی غرب پیوند می‌داد. این امپراتوری چندملیتی و چندنژادی، همه آسیای مرکزی و بخش‌های شرق میانه، و لذا مسلمانان بسیاری را در بر می‌گرفت. سیاست مغولی، سربازان و مأموران دولتی را از قلمروهای دور فراخواند تا بر همه مردمان محلی مفتوح، یعنی مسلمانان اویغر و دیگر مسلمانان ترک، ریاست کنند و این سربازان به عنوان مجریان شهری و نظامی در چین خدمت می‌کردند. سیاست مغولی، مسلمانان را در طبقه اجتماعی بالاتر پس از طبقات روحانی، بر مبنای رده‌های قومی نژادی قرار داد. این اوضاع و احوال برای مسلمانان برجسته متشخص مجوزی بود تا تحت حاکمیت مغول به مناصبی با قدرت و ثروت چشمگیر دست یابند. جوّ سیاسی نیز شمار بسیاری از مسلمانان را از سرزمین‌های غربی مغولی به چین کشاند، جایی که آنها به دنبال فرصت اقتصادی بودند و بیشتر در میان مسلمانانی مقیم شدند که قبلاً در آنجا بودند، یا در آبادی سرزمین‌های مرزی، همانند ایالت جنوب غربی یان، پیشروی کردند. برای بیشتر بخش‌ها سیاست‌های مغولی اغماض و تساهل مذهبی سبب شد مسلمانان در چین در اداره جوامع خودشان خودمختار باشند. به این ترتیب، در حالی که مسلمانان ایالت یان در چین، هم از نظر جمعیت و هم از نظر بهروزی رشد کردند، این جمعیت همچنان با عملکردی جداگانه از جامعه هان در جریان بود و نشان (بدنامی) نامناسب خود را از دست نداد.

وقتی مؤسس دودمان مینگ، مغولان را سرنگون کرد و آیین بومی را به چین برگرداند این حرکت هیچ واکنش سیاسی منفی‌ای را علیه مسلمانان در پی نداشت،

مسلمانانی که بیشترشان از رژیم یان حمایت کرده بودند. امپراتوران اولیه مینگ در قبال مغولانی که در چین زندگی کردند، بسیار محتاط بودند، اما اعضای گروه‌های دیگر نیز غیر از دودمان هان که در حکومت دودمانیان خدمت کردند، همین روش را ادامه دادند. مأموران نظامی، معماران، منجمان و مهندسان مسلمان در میان دیگران، نقش مهمی را در کمک به برپایی امپراتوری مینگ ایفا کردند. در عین حال، در نتیجه همکاری آنها با مغولان، در میان بخش اعظم خاندان هان خشم عمومی در قبال مسلمانان افزایش یافت؛ این مسلمانان از زمان دودمان تانگ رسمیت یافتند و صرفاً با سختی زندگی کردند. ترس از ناهماهنگی اجتماعی در قلمرو آنها و هر گونه تأثیر منفی خارجی در چین در پی تبعید مغولان، سبب شد فرماندهان مینگ در سرتاسر این دوره، سیاست خارجی کناره‌گیری و محافظه‌کاری در پیش بگیرند. این سیاست بومی بر آن بود تا جامعه مینگ را هماهنگ کند، از انتقال سریع فرهنگ جوامع ناهمگون حمایت کند که مسلمانان چین را نیز در بر می‌گرفت. در ادامه، این سیاست‌ها و مردم دودمان بعدی، یعنی چینگ، را دقیق‌تر بررسی می‌کنیم.

مسلمانان خاندان هوی

بر اساس این تاریخچه، هوی که از لحاظ قومی و زبانی چینی‌اند جمعیت مسلمانی هستند که در مناطق شهری و روستایی کل کشور پراکنده شدند. دودمان هوی گوناگونی بسیاری را از لحاظ عمل، و یکپارچگی مذهبی در قبال جریان فرهنگی دودمان هان نشان می‌داد. تا کنون آنها مشترکاً در آن واحد هم چینی بودند و هم مسلمان. پیشرفت تاریخی جوامع مختلفی که بعدها تحت تابعیت هوی قرار گرفتند، در عصر جدید تاریخچه پذیرش دین و فرهنگ اسلامی است، فرآیندی که به موجبش، اسلام در چین به اسلام چینی دورگه تبدیل شده است. مفهوم «اسلام در چین» به علت فرهنگ‌پذیری و دینداری خاندان هوی، به صورت یکپارچه در نظر گرفته نشد. در واقع، آنچه خاندان

هوی را از دیگر مسلمانان چین متمایز می‌کند این است که آنها کمابیش آمیزه‌ای از میراث اسلامی بیگانه، و چینی هستند.

مسلمانان اویغر

پیشینه مسلمانان اویغر در چین با پیشینه مسلمانان هوی بسیار متفاوت است. با این حال، تفاوت فرهنگی اویغرها به علت قرن‌ها تأثیر از تمدن چینی، از لحاظ درونی متمایز باقی ماند. علی‌رغم جریان ورود بی‌وقفه مستعمره‌نشینان چینی خاندان هان که برنامه‌های آتش افروز حکومت، آنها را به طمع انداخت، اویغرها تا کنون پرجمعیت‌ترین مسلمانان غیرچینی در چین‌اند و در حال حاضر به صورت حکومتی ائتلافی (تقریباً ۴۵ درصد) در میان جمعیت شین‌جیانگ اقامت دارند. شورش‌های جدید در اورومچی بین اویغره‌های بومی (۱۳ درصد جمعیت شهری) و مستعمره‌نشینان خاندان هان (۷۶ درصد) در مسئله تنوع مذهبی، فرهنگی و قومی آن منطقه ریشه داشت. منطقه بیجینگ با مشکلی دوجانبه مواجه بود: فشار آوردن به اویغرها تا در فرهنگ هان، چین نوین‌یاد، وفق یابند و ایجاد جمعیت فراوان خاندان هان از راه مهاجرت به شین‌جیانگ. به هر حال، وقتی توازن جمعیت، بسیار به نفع مستعمره‌نشینان چینی دودمان هان تغییر کند، درگیری‌هایی از این دست در اورومچی بدیهی خواهد بود. گرچه شماری از اویغرها عقیده سرنوشت ملی (مشترک) را پذیرفتند، بیشترشان سرسختانه به شاخصه‌های قومی و فرهنگی‌شان وفادار بودند.

مقاومت اویغرها در برابر جذب‌شدن در جامعه و فرهنگ چین باید در سیاق تاریخ شکوهمند و طولانی اویغرها فهمیده شود که پیش از زمانی است که دودمان چینگ، شین‌جیانگ (مرز جدید) را ضمیمه کرده بود. آنها از نسل و تبار روحانیان قبیله‌ای از اطراف مرز مغولستان امروزی و سیبری بودند. اویغره‌های اولیه از تیره‌های تورکیش آلتایک، تحت نظر ایکس‌نگنو (Xiongnu) (هان) در حدود قرن چهارم میلادی بودند. پس از

فروپاشی اتحادیه ایکسنگنو، دیگر گروه‌ها زندگی چادرنشینی (ردای رهبری عشایری) را ادامه دادند تا اینکه تیره‌های رقیب، آنها را سرنگون کردند. گوکترک‌ها (Gökturks) پیمان جدیدی را تشکیل دادند (۵۵۲-۷۴۷) که بر اساسش، اویغرها شهروندانی متفاوت در نظر گرفته می‌شدند. اویغرها با دودمان سوئی (sui) در چین متحد شدند و حدود ۱۵۰ سال در برابر گوکترک‌ها جنگیدند. در سال ۷۲۴، رئیس قبیله اویغر (Khitluk Bilge Kol) بعد از غلبه بر گوکترک‌ها خلأ قدرت آسیای میانه را برطرف کرد، خودش را رهبر قبیله‌های چادرنشین معرفی کرد و خاگانان (Khaganate) اویغر ایجاد کرد که سرانجام ترک‌های دیگر، یعنی قرقیزها (Khirghiz)، در سال ۸۴۸ آن را سرنگون کردند.

نزدیک یک قرن، خاگانان اویغر بر بیشتر مغولستان و آسیای مرکزی و جاده ابریشم شرقی رهبری می‌کرد. در چین خاندان تانگ، جانشین دودمان سوئی شد، اما به هر حال تا اواسط قرن هشتم به علت بعضی بحران‌ها، مثل شورش داخلی، ضعیف شد. ایالت قدرتمند و توانمند اویغر به کمک خاندان تانگ آمد که نیروهای طغیان‌کننده آن لوشان (An Lushan) را شکست داد و پایتخت تانگ را آزاد کرد. در سال ۷۵۷، کار متفاوتی انجام شد، یعنی امپراتور چین به خاقان اویغر، تنگری بغ (Tengri Bogu)، باج می‌داد. در سال ۷۷۹، در دوره استقرار مجدد تانگ، حکومت اویغر کمک بیشتری به این معاهده کرد و در صدد حمله به چین بود. خاقان قصد داشت به چین حمله کند، اما عمویش، تن بغ ترکان (Tun Bagha Tarkhan)، او را سرنگون کرد، زیرا می‌خواست دودمان تانگ را سپری در برابر دشمنان همیشگی، و منبعی از باج (مثل داد و ستد) نگه دارد که بهتر به اویغرها خدمت کند. به هر حال، خاقان جدید، تن بغ ترکان، قوانینی را اجرا کرد تا از اتحادیه اویغر حمایت کند و از تاخت و تاز چین ابا کرد، که اگر موفق می‌شد، اویغرها به سرعت در فرهنگ چینی جذب می‌شدند. اویغرها در دوره حکومتشان تمدنی پیشرفته ساختند و به‌ویژه در هنر و علوم از فرهنگ‌های دیگر اقتباس کردند، اما همواره از هویت متفاوت و استقلالشان دفاع می‌کردند.

خاگانان جهانی او یغر از عوامل مختلفی تأثیر می‌گرفت. این موضوع را حاکم و رعایا در انعطاف‌پذیری مذهبی نشان دادند. از لحاظ سنتی، او یغرها مثل بیشتر قبایل ترکی دیگر، طرفدار شمن‌باوری (tengriist) بودند که به نام خدای آسمان آلتاییک، تنگری (Tengri) نامیده می‌شد. او یغرها از ایران، یعنی از سغدی‌ها، تأثیرات مذهبی گرفتند. تنگری بوگو (Tengri Bögtü) به کیش مانویت درآمد و آن را دین رسمی کشور قرار داد، در حالی که در میان جمعیت او یغر پیروان بودا و مسیحیت نسطوری نیز وجود داشتند. وقتی قرقیزها، خاگانان را شکست دادند، جمعیت او یغر پراکنده شدند؛ اکثر آنها در مناطق مختلف جمهوری خلق چین ساکن شدند، همچنین بقیه‌شان در سرتاسر آسیای مرکزی و میانه پخش شدند. گروهی از او یغرها که در ایالت گنسوی امروزی ساکن شدند و پادشاهی گوئژو (guizhou) را ایجاد کردند (۸۷۰-۱۰۳۶) در غرب چین آیین مانوی را رها کرده و سرانجام آیین بودای تبتی را پذیرفتند. امروزه، نسل‌های آنها از او یغره‌های شین جیانگ متمایز شده و یغر نام گرفته است؛ دولت جمهوری خلق چین آنها را اقلیتی مجزا محسوب کرده است.

بیشتر او یغرها که به سرعت به چین گریختند، در قسمت‌هایی از شین جیانگ امروزی ساکن شدند و همانند سایر ترکان آسیای مرکزی در نهایت به کیش اسلام درآمدند، گرچه مابقی او یغرها دین جدید را به یکباره نپذیرفتند. پراکندگی او یغر هیچ‌گونه الحاق دوباره را به شکل بیشتری ایجاد نکرد، گرچه معدودی از این جمعیت در آبادی‌های مختلف سراسر بیابان بزرگ تکه‌مکان (Taklamakan) (هامی، کاشغر، کوتان، کوگا، مارین، نیا، تورفان، و یارکند) پراکنده شدند. در آنجا کشاورزی را وسیله معاش قرار دادند و برای مسافران جاده ابریشم تدارک می‌دیدند. تا کنون هر یک از این شهرها تحت فرماندهی جداگانه‌ای بوده است. مثلاً، ایالت قره‌خواجه (Karakhoja) تحت فرمانروایی تورفان و اورومچی بود که مرکز فرهنگی او یغر باقی ماند و تا زمان تاخت و تاز مغول در سال ۱۲۰۹ به عنوان جامعه مانوی‌بودایی مستقل باقی ماند. نظام قره‌خواجه در نهایت در سال ۱۳۳۵ سرنگون شد.

دیگر جوامع اویغرها که در وادی رودخانه چو مقیم شدند، در سال ۹۳۴ به دین اسلام درآمدند. پس از آن، آنها ایالت کرخان (Karakhan) را بر اساس مقررات اسلامی دایر کردند. ایالت کرخان با ایالت‌های اسلامی دیگر، همچون امپراتوری سامانی سمرقند، هم‌پیمان شد و وقتی مغول این‌چنین به این ایالت حمله کرد، این تاخت و تاز از سال ۹۴۰ تا ۱۲۱۲ به طول انجامید. کرخان‌ها پایتخت‌شان را در کاشغر در کنار سمرقند و بخارا قرار دادند که به مرکز مهم علمی و فرهنگی اسلامی ترکی تبدیل شد. بدین‌سان بود که اسلام ابتدا به داخل جامعه اویغرها نفوذ کرد. با اینکه اویغرها هرگز نتوانستند اتحاد زمان گذشته امپراتوری‌شان را بازیابند، فرمانروایی مغول آنها را در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم دوباره متحد کرد. این اتحاد کمک کرد گسترش اسلام در میان اویغرها تمام آبادی‌ها (از این واحه به آن واحه) آسان شود. تا قرن پانزدهم، نفوذ بسیار اویغرها یارکند به مسلمان شدن ساکنان تورفان و اورومچی در میان اویغرها دیگر منجر شد.

پس از انحطاط امپراتور مغول، یعنی قنگیزید (Ghengizid)، اویغرها و افراد دیگر آن ناحیه بار دیگر تحت فرمانروایی مغول‌های مشرق‌زمین درآمدند. در این زمان، معاهده مغولان اویرات (Oirat) چادرنشین زونگاریا (Dzungaria) در قرن هفدهم، امپراتوری مردم زونگار (Dzungars) را ایجاد کرد که بیشتر شین‌جیانگ شمالی را در بر می‌گرفت. پیدایش زونگارها پیش از دوره‌های ده‌ساله قیام قبایل مانچو به شرق مغولستان بوده است که بر چین غالب شدند و دودمان چینگ را در سال ۱۶۴۴ ایجاد کردند. فرماندهان چینگ حدوداً چند دهه امپراتوریشان را به سمت مغرب بسط دادند که به درگیری‌ای طولانی با زونگارها منجر شد، سرانجام آنها را شکست دادند و تا میانه قرن هجدهم آنها را از شین‌جیانگ کاملاً ریشه‌کن کردند و دری به سوی کوچ و اسکان خاندان هان در آن ناحیه باز شد که تا کنون ادامه دارد.

پراکندگی اویغرها در سرتاسر شین‌جیانگ امروزی و تغییر کیش حیرت‌آور آنها، در میان جمعیت‌شان گوناگونی بسیار پدید آورد. شاید تعمیم بدهیم و فرض کنیم جوامع

اویغرها که اسلامی شدند در یک کلام به سنت‌های اسلامی و هویت‌های مسلمان کمتر پای‌بند بودند. بنابراین، بعضی اویغره‌های تورفان تا اورومچی تا هامی، امروزه نسبت به هم‌کیشانشان در شرق، سکولارتر و بی‌دین‌ترند. در حالی که اویغره‌های غرب کاشغر و توابعش به تأثیرات مذهبی و فرهنگی مغرب‌زمین متمایل بودند (به سمرقند، بخارا، و حتی استانبول)، اویغره‌های شرقی به دلیل ارتباط با فرهنگ چینی تأثیر بسیار پذیرفتند (به‌ویژه فرهنگ مادی). اما نمی‌شود گفت در میانشان مسلمان عابد و دیندار وجود ندارد، یا اصالت فرهنگی ترکی‌شان ضعیف است. برعکس، مساجد اورومچی برای عبادات دسته‌جمعی روز جمعه اغلب پُر از جمعیت می‌شد، اسلام به قدری با ملیت اویغری یکی شد که به‌وضوح در غرب شین‌جیانگ نشان داده شده و در حقیقت پاسخی است به برتری و استیلای فزاینده فرهنگ چین.

تاخت و تازهای دودمان چینگ و سپس ضمیمه‌شدن شین‌جیانگ، اقلیت وسیعی از جمعیت اویغرها را به همراه آورد که در میان واحه‌های مختلف متفرق شدند و تحت فرماندهی امپراتوری چین بودند. دیگر مسلمانان ترک‌زبان نیز جذب امپراتوری چینگ شدند و با ورود خاندان هان و مستعمره‌نشینان مسلمان هوی که به دنبال فرصت بودند، این جمعیت بیشتر شد. بنابراین، انضمام چینگ به شین‌جیانگ اوضاع و احوال را برای کشمکش‌های قومی مذهبی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در میان جوامع مختلف و این نظام و نهادهایش مهیا کرد.

دودمان چینگ ابتدا برای کنترل بر شین‌جیانگ قانون‌های محلی دوستانه‌ای را به کار گرفت؛ امپراتور کانگسی (حک. ۱۶۶۲-۱۷۲۲) در اوایل قرن هجدهم یک فرمانده اویغرها را در واحه‌های غربی‌تر شهر هامی شین‌جیانگ به ریاست گماشت. پس از اینکه چینگ، زونگاراها را شکست داد، امپراتور کیانلنگ الگوی نادرست پدر بزرگش را دنبال کرد که نتایج فجیعی داشت: کل شین‌جیانگ را در چهار قلمرو حکومت کوچک (خان) تحت فرماندهی چینگ تقسیم کرد که به آشوب و طغیان سراسر آن مرز و بوم انجامید. در

نتیجه، حکومت چینگ سربازانی را برای کنترل شین جیانگ اعزام کرد که تصرف نظامی دائمی را در پی داشت. توقیف نیروها سبب شد حکومت در مواجهه با موجی از شورش‌های سرتاسر کشور آمادگی لازم را نداشته باشد و بعضی از این شورش‌ها را مسلمانان رهبری کردند که در سرتاسر قرن‌های هجدهم و نوزدهم، این خاندان را به ستوه آوردند.

اسلام و این حکومت

شورش‌های اسلامی مختلف اغلب این‌طور نشان می‌دهد که مسلمانان لشکری متحد در برابر حکومت مرکزی بوده‌اند، اما قضیه چیز دیگری است. در حقیقت، آنها در مشکلاتی که در سطح محلی برای دودمان چینگ به وجود آوردند، همان موضوع تنوع اسلامی در چین را منعکس کردند. بعد از شورش‌های اویغر به دنبال الحاق شین جیانگ، مسلمانان هوی در ایالت گنسو در دهه ۱۷۸۰ شورش کردند. اما در حقیقت ستیزه‌ای در خود جامعه محلی هوی، جنبشی متحد در برابر حکومت چینگ، باعث برپایی این شورش شد. مسلمانان هوی مدت‌ها برای داد و ستد، از غرب چین به سمت غرب سرزمین‌های مرکزی اسلامی سفر می‌کردند تا سفر واجب مکه یا حج را به جا آورند و آموزه‌های اسلامی‌ای را دریابند که در سرزمین بومی خودشان نتوانستند بیابند. در نیمه اول قرن هجدهم، بعضی آموزگاران مذهبی از گنسو به عربستان رهسپار شدند و بیشتر جهان اسلام را سفر کردند. در سفرهایشان میان مسائل دیگر، آموزه‌های «صوفیزم» یا تصوف اسلامی را تبلیغ می‌کردند.

مشخصاً چندین رهبر مذهبی برجسته دودمان هوی، تازه به دسته صوفی «نقشبندیه» پیوسته بودند و این فرقه نقشبندیه در آن زمان در سراسر آسیای جنوبی و مرکزی رواج داشت. رویداد مهم تنوع (اسلامی) کل جهان اسلام را فرا گرفته بود. گروه نقشبندیه یکی از انجمن‌های مختلف صوفی بود که در سرزمین‌های اسلامی بسط یافت و خود را

به دو دسته کوچک رقیب تقسیم کرد: خَفِیه (Khafiyya) و جَهْرِیه (Jahriyya). این دو گروه با توجه به روش‌های مختلفشان در اجرای یکی از اعمال مهم تصوف، یعنی ذکر یا نیایش مذهبی نام‌های قرآنی خدا، تقسیم می‌شدند: در بعضی صنف‌های صوفی، عمل «ذکر» شکل سرودی آهنگین به خود می‌گرفت و با آموزه‌های تنفس و دم‌زنی همراه می‌شد که اغلب به اعمال خلسه‌ای اتحاد با خدا می‌انجامید و می‌شد آن را با احساس مستی (خلسه) قیاس کرد. دیگر صوفیان بیشتر طرفدار عمل صَبْر (sober) بودند؛ در حقیقت، عمل آنها در باب مراقبه و ذکر، بر تجربه مذهبی درونی تأکید می‌کند و بنابراین ذکر را در سکوت اجرا می‌کنند؛ شاگردی پارسا نام‌های الهی را در ذهنش تکرار می‌کند. از لحاظ سنتی، نقشبندیه از گروه‌های میانه‌روی صوفی تلقی می‌شد. به هر حال، همچنان که این گروه گسترش یافت و پیشرفت کرد، گروهی در انجمن اخوت پدید آمد به نام «جَهْرِیه» که ذکر ملفوظ را ترجیح می‌دادند. از این رو، برای تشخیص آنها از یکدیگر، کسانی که ذکر اصیل ناملفوظ را اجرا می‌کردند، «خَفِیه» نامیده شدند.

مربیان مختلف هوی در چین این گروه‌های کوچک نقشبندیه را همراه با اعمال و رسوم مختلفشان مطرح کردند. ما لایچی (Ma Laichi) آموزه‌ها و اعمال خفیه را به چین آورد. او در گنسو و در نزدیکی ایالت‌های کینگای و شانکسی، در میان خاندان هوی در آن محل پیروانی جذب کرد و اعمال خفیه را هماهنگ با سنت‌های سنتی مرسوم برپا کرد که این سنت‌ها پیش از این نزدیک به هزار سال در چین وجود داشت. به این ترتیب، خَفِیه (انجمن اخوت) برپا شد. از طرف دیگر، آموزگاری معنوی و والامقام به نام مامینگسین (Ma Mingxin) انجمن اخوت جهریه را در چین برپا کرد (۱۷۱۹-۱۷۸۱)؛ این آموزگار تحت نظر ارباب صوفی در یمن دانش آموخته بود و پیش از اینکه ذکر ملفوظ را به آنجا بیاورد به سرزمین بومی‌اش برگشت. دسته مامینگسین در گنسو آغاز به کار کرد و به هر حال پیروانی به دست آورد که سرانجام به جوامع هوی از جنوب غربی ایالت یونان تا منچوری در شمال شرقی چین نفوذ کرد.

به همان اندازه که جهریه محبوب شد، اشخاص سنتی هوی، خواه غیرصوفی و خواه خفیه، به اعمال غیرارتدوکسی اعتراض کردند که برهم‌زننده نظم اجتماعی بود. خفیه آموزه خود را «تعالیم کهن» (laojiao) نامید که بر این اساس حال و هوای سنت ارتدوکس را می‌داد، گرچه این تعالیم فقط سال‌های اندکی قبل از «تعالیم جدید» (xinjiao) مامینگسین در چین به وجود آمد؛ این تعالیم جدید را ارتدادی نو تلقی کردند. با گواهی به مفهوم ارتداد، منتقدان تعالیم جدید توجه متصدیان چینگ را جلب کردند، و این متصدیان مثل هر حکومت امپراتوری همواره در برابر حرکت‌های بالقوه مذهبی فتنه‌جو هوشیار بودند. چون بین دو فرقه کوچک نقشبندیه در مرکز و غرب چین رقابتی بسیار خصمانه ادامه یافت، مقامات محلی دودمان هان در این ستیزه وارد شدند. حکومت چینگ با مسلمانان غیرصوفی هوی به اندازه کارگزاران خفیه مدارا کردند، اما بازرسی دائمی آنها از گروه جهریه، سرانجام پیروان این گروه (جهریه) را واداشت تا علیه مسلمانان هوی خفیه و صاحب‌منصبان چینگ قیام کنند، و جهریه را به فساد و گرایش علیه اسلام متهم کردند و این قیام به شورش دو شخص یاغی در سال ۱۷۸۱ و ۱۷۸۳ انجامید. نیروهای چینگ به سرعت این شورش‌ها را از بین بردند، اما این شورش‌ها به طرق مختلف نشان‌دهنده ضعف اساسی آن رژیم در مقابله با این تنوع پیچیده بود. با توجه به این مسئله، نه تنها شورش‌های اسلامی دهه ۱۷۸۰ بر درگیری محلی بین دو گروه مسلمان هوی مبتنی بود، بلکه غیرنظامی‌ها و مقامات هان که تحت فرماندهی دودمان منچوئی بودند نیز درگیر شدند. تنوع اسلامی از جهتی که درگیری‌های قومی فعلی را در جمهوری خلق چین منعکس می‌کرد، مایه دردسر حکومت مرکزی بود.

محققان با توجه به اینکه شورش‌ها جای خود را به دوره‌های همزیستی مسالمت‌آمیز داد، در باب فعل و انفعالات جامعه و فرهنگ چینی از نظر انتقام یا همگون‌سازی، نتیجه کلی گرفتند. شرح «ستیزه یا توافق» رویارویی‌های مسلمانان چین با تمدن چینی غالب، کلیت‌بخشی‌ای است که می‌کوشد اوضاع و احوال و وقایع تاریخی پویا و پیچیده را به

تصمیم‌های دوقطبی ساده‌ای تقلیل دهد. این شرح کاستی‌هایی دارد، نه به دلیل اینکه کاملاً نادرست است، بلکه چون ناتمام می‌ماند. نمی‌توان آن را تجسم کرد، چه رسد به اینکه آن را شرح داد؛ محرک‌های فردی و اجتماعی وجود داشت که باعث شد مسلمانان در چین به اوضاع و احوال فرهنگی و اجتماعی که در آن زندگی می‌کردند، واکنش‌های گوناگون نشان دهند. پیش از این بیان شد که جمعیت متنوع مسلمانان چین از لحاظ داخلی چگونه است. ضعف و کوتاهی حکومت چینی در به رسمیت شناختن تنوع مسلمانان باعث تشدید این موضوع می‌شد و در عین حال بدتر از این، حکومت را برای تحمیل یکسانی و همگنی بر این جمعیت متنوع از راه سیاست‌های نادرست به تلاش وامی‌داشت. مسلمانان متنوع چین راه‌حل‌های گوناگونی برای یافتن جایگاه مناسب در جامعه چین مطرح می‌کردند و حکومت‌های مختلف چین نیز رویکردهای گوناگونی برای این مسئله اتخاذ کردند.

مسلمانان در قرن‌های اولیه مهاجرت به چین با نگاهی گذرا به دوره تانگ تا حدی خودمختار شده بودند، به شرطی که از قانون آن سرزمین فرمان‌برداری، و برای رونق امپراتوری همکاری می‌کردند و اساساً، جدا از جمعیت چینی هان زندگی می‌کردند. رفتار مسلمانان در این موضوع، چندان با رفتار دیگر جوامع قومی مذهبی بیگانه در چین، یعنی یهودیان، زردشتیان، مسیحیان و نسطوریان، متفاوت نبود. به هر حال سیاست آزادی و مداخله‌نکردن حکومت در امور مهاجران بیگانه نتوانست این جوامع مهاجر را از خشم و دشمنی مردم عامه چین مصون نگه دارد، همچنان که در گزارش‌ها دیدیم در دوره تانگ، ده‌ها هزار شهروند خارجی شهر بندری گوانگ‌ژو (Guangzhou) قتل عام شدند.

حتی در نخستین قرن‌های سکونت مسلمانان در چین آنها در حقیقت بیگانه تلقی می‌شدند که تبعیضات و تعصبات متداول بیگانه‌هراسانه را دامن زد. همان‌طور که بیان شد، در واقع، بیشتر مسلمانان همراه با پیروزی مغول وارد چین شدند که این موقعیت را وخیم‌تر جلوه می‌داد. بنابراین، همراه با اعاده نهادهای بومی چین، فرماندهان دودمان

مینگ مجبور بودند با استفاده از آن امکانات بالقوه در برابر نزاع‌های قومی بجنگند و از این‌رو سیاست‌هایی را تصویب کردند تا سرعت تمدن و فرهنگ اقلیت‌های بیگانه بیشتر شود که شامل قوانینی برای کمک به تسریع فرآیند طبیعی فرهنگ‌آموزی جوامع قومی و فرهنگی بود. اجبار روزانه درباره فرآیندهای آموختن فرهنگ قطعاً در شکل‌گیری تاریخ جامعه اسلامی در چین، حتی قبل از دوره مینگ، مؤثر بود، اما قبلاً هرگز چنین نظامی نبود که با اتخاذ چنین مراحل مشخصی بر همگون‌سازی مسلمانان به جامعه و فرهنگ چین نظارت کند. در حالی که اجداد مسلمانان هوی، که فعلاً در مرکز و شرق چین زندگی می‌کنند، زبان و فرهنگ مادی چینی را بسیار قبول داشتند، سیاست‌های مینگ قطعاً بومی‌شدن و اعطای تابعیت را سرعت بخشید. حکومت مینگ حتی قانونی را برای ازدواج بیگانگان با خاندان هان تصویب کرد. با این حال، در اقدامی که بحث «تفاوت» را برجسته کرد، افراد مسلمان از این قانون معاف بودند، زیرا حکومت تأیید کرد که ممکن است مسلمانان روی خوش به آن نشان ندهند و به‌سختی همسران چینی آینده خود را بیابند؛ از این‌رو آنها اجازه داشتند در جامعه خودشان ازدواج کنند.

از نظر امپراتوری مینگ، این سیاست نژادی و بومی بیشتر بر سیاست خارجی مرتبط با آن مبتنی بود. بعد از یک قرن حکومت بیگانه، حکومت مینگ قصد داشت هویت و ثروت موروثی چین را حفظ کند و این عمل را مانند نظام حمایتی و انزوآگریایی دست‌کم به روش‌هایی انجام دهد که تحت سلطنت امپراتوری‌های مختلف مینگ است. نمی‌توان گفت دودمان سیصدساله مینگ در دیدگاهش کاملاً ثابت‌قدم بود. مؤسس این دودمان، مینگ تایزو (Ming Taizu) تا حدی در سیاست‌هایش درباره مسلمانان بی‌ثبات بود؛ با اینکه اهل مُدارا و تساهل و حتی گاه دلواپس بود، امپراتور ارتباطاتش را نیز به خارج از کشور منحصر کرد. در مقابل، پسر او، امپراتور یانگل (Yongle)، دیدگاهی بسیار ظاهری داشت و در واقع بیشتر سیاست‌های پدرش را درباره مسلمانان نقض کرد. به هر حال، در اکثر این دوره سیاستی خارجی با نگاهی بیش از حد درونی، به طور فزاینده‌ای

از ارتباط مردم چین با جهان خارجی کاست که آسیای مرکزی اسلامی را در بر می‌گرفت. یکی از پیامدهای این سیاست این بود که ارتباط مسلمانان چینی‌زبان را با سرزمین‌های مرکزی اسلامی قطع کرد و آنها را برای گفت‌وگو به روش خودشان در میان بیشتر غیرمسلمانان با حمایت یا تأثیر اندک از بیرون کشور چین رها کرد.

تا قرن شانزدهم، بعضی افراد در میان جوامع مسلمان نسبتاً چینی‌شده در شرق و مرکز چین برای دادن آزمون رسمی، آموزش و تحصیلات کنفوسیوسی باستانی را پی گرفتند که لازمه پیشرفت اجتماعی بود. زبان چینی با زبان مادری مسلمانان ادغام شد و بخش کثیری از این جمعیت نیز در میان مردم چین باستان ادیب و باسواد بودند. در مقایسه، به تدریج کاربرد عربی و فارسی میان مسلمانان کاهش یافت، به استثنای عربی مربوط به «علم العبادات» که در مناسک مذهبی روزانه استفاده می‌شد. برای این اهداف، آموزش اولیه به زبان‌های اسلامی برای انجام دادن مناسک اصلی، اغلب در مدارس خصوصی در مساجد محل به بچه‌های مسلمان داده می‌شد. به هر حال، بعضی مسلمانان در شرق و مرکز چین نگران تضعیف و زوال احتمالی، یا حتی نابودی دانش و هویت اسلامی همراه با این همگون‌سازی بودند.

فردی مثل هودنگژو (Hu Dengzhou)، در جوانی‌اش از برنامه آموزشی کنفوسیوسی فارغ‌التحصیل شد، اما به هر حال نسبت به آن مقدار آموزشی که از مؤسسه آموزش عالی مسجد در دسترسش بود، اشتیاق به فهم عمیق‌تر اسلام نیز داشت و همچون نوآموزی در شانکسی (Shaanxi) شرکت می‌کرد. وقتی دریافت که این نوع یادگیری در چین ناممکن است، کاری انجام داد که در زمان او کمتر کسی جرئتش را داشت. او سال‌ها در جست‌وجوی آموزش متون اسلامی به سراسر آسیای مرکزی رفت، و سرانجام به مکه سفر کرد و توانست متون اسلامی و آموزشی را با خود به چین برگرداند. به محض بازگشت به چین، اصلاحات آموزش مسجدمحور موجود را بر عهده گرفت و نظام جدید جینگ‌تانگ‌جیاو (Jingtang Jiaoyu) (سالن آموزش کتاب آسمانی) را بر پا کرد.

ابداعات و تغییرات هودنگزو شامل گسترش برنامه آموزشی با دربرگیری متون به تازگی اضافه شده فارسی و عربی بود و نسبت به آنچه در مدارس اسلامی چین مرسوم بود، مستلزم دستور زبانی کارآمدتر بود. او همچنان به معلمان آموزش داد که می‌توانند پس از این به جوامع محل‌های مختلف بروند تا دیگران را در برنامه تحصیلی و روش جدید آموزش یاری کنند. در چنین اقدامی، هودنگزو شالوده‌های شبکه ارتباطی دانشمندان را مطرح کرد که در آخر دوره مینگ تا اوایل دوره کینگ شکوفا شد. شاید بدعت یا تغییر بزرگی که هودنگزو مرسوم کرد، استفاده از متون چینی در این برنامه آموزشی بود. در نخستین روزهای نظام آموزشی، متون اسلامی کمیاب بود، بنابراین هودنگزو و پیروانش آنچه را به زبان چینی کلاسیک داشتند، ترجمه کردند. سرانجام، این عمل به ساخت کانون بزرگ ادبی اسلامی چینی و ترکیب تدریجی عقاید کنفوسیوسی و اسلامی انجامید که تجلی کاملش در آثاری به دست آمد که، به طور کلی، تحت عنوان «هان کیتاب» (کتاب‌های اسلامی به زبان چینی) ملاحظه می‌شد، تعبیری متشکل از کلمه «هان» به معنای «چینی» و کلمه عربی «کیتاب» (که همچنین در فارسی و ترکی نیز استفاده می‌شود) به معنای «کتاب». وقتی نظام آموزشی، برنامه آموزشی و شبکه ارتباطی علمی در نهایت کمال پیشرفت کرد، مشغول به کار شدن بیش از حد معلمان و شاگردان نیز، که زیرمجموعه دانشمندان چینی بودند، سرانجام به کاتبان «کتاب چینی» هان کمک کرد که نوشتن این کتاب را با ترجمه‌های دقیق متون اسلامی در چین آغاز کنند. نهایتاً، دامنه و گستره «کتاب چینی» مشخص شد و تفاسیر و مقالات جامع و آثار اصلی محققان برجسته مسلمان چینی، همچون وانگ دیایو (Wang Daiyu)، ما زهو (Ma Zhu) و لیوزه (Liu Zhi) را در بر می‌گرفت.

محققان کتاب هان از ترجمه کتاب‌های فارسی و عربی شروع کردند و مجموعه چشمگیری از آثار اصلی را درباره موضوعاتی از قبیل تاریخ و شعائر اسلامی و الاهیات پدید آوردند تا نیازهای مسلمانان چینی تک‌زبان را برطرف کنند. این محققان مسلمان

چینی، که دانشمند و مشهور بودند، آثار مذهبی و فلسفی گوناگون را ترکیب کردند. نوشته‌هایشان در سنت و رسوم تأثیر گذاشت و در عین حال، بسیار مبتکرانه به روش نسل‌های آینده مسلمانان چینی شکل می‌داد، مسلمانانی که می‌خواستند به سنت اجدادی‌شان پی ببرند. در نتیجه، آنها بندهای اسلامی را به چینی ترجمه می‌کردند، در حالی که زبان ترکیبی فلسفه نوکنفوسیوسی و مباحث علوم ماورای طبیعی را بسیار به کار می‌بردند، جهان‌بینی مذهبی محض را از بافتی فرهنگی و زبان‌شناسانه، به بافتی دیگر انتقال دادند. دشواری بیان مفاهیم مذهبی اسلامی در بافتی فرهنگی و عاری از هر گونه اصول توحیدی مشخص، محدودیت‌های دانش و ظرافت زبان‌شناسی آنها را می‌آزمود.

نویسندگان کتاب چینی دو طرف را مخاطب قرار دادند؛ از طرفی مسلمانانی که جذب آداب و رسوم چین شدند، و از طرف دیگر مخاطبان غیرمسلمان از میان نخبگان چینی را که احتمالاً آرزو داشتند چیزی از اسلام یاد بگیرند. برای گروه نخست، این متون در نظر داشت به آنها کمک کند که از دین بومی‌شان قدردانی کنند و جلوی موج این همگون‌سازی را بگیرند که این همگون‌سازی بسیاری از مسلمانان چین را به دست‌کشیدن از هویت مسلمانی‌شان سوق داده بود. برای خواننده‌های غیرمسلمان، بیان عقاید و ارزش‌های اسلامی به زبان چینی تعصبات ضداسلامی را برطرف می‌کرد و نه تنها نشان می‌داد که مسلمانان هماهنگی جامعه چینی را از بین نمی‌برند، بلکه نشان می‌داد اسلام با آرمان‌های نوکنفوسیوسی مغایرتی ندارد. به این ترتیب، کتاب چینی مشخصه اسلام و مسلمانان را درباره «مسئله» تنوع مسلمانان در چین توضیح داد، در حالی که یکپارچگی آنها را در بافت جامعه چینی نشان می‌داد، و در اصل، هم‌زمانی فرهنگی اجداد مسلمان هوی را در جمهوری خلق چین منعکس می‌کرد.

محققان ادیب و فرهنگ‌آموخته کتاب هان به این ترتیب در پیش‌برد و نگه‌داری تصویر مثبت جامعه‌شان کمک بسیار کردند. لئو ژی (Liu Zhi) برترین دانش‌پژوه اسلام در چین شناخته شد که حتی می‌توانست اعضای نخبه کنفوسیوسی را برای نوشتن

دیباچه‌هایی ستودنی به نام tianfang dianli (قانون تشریفاتی اسلام) برای آثارش به کار گیرد. سایر دیباچه‌ها را مسلمانان شریکش نوشتند که درجات اجتماعی عالی داشتند، یکی از اینها به نام یانگ پیلو (Yang Peilu) دیباچه‌ای را در سال ۱۷۱۰ برای چاپلوسی تخت سلطنت امپراتوری نوشت، به نحوی که کار امپراتور کانگسی (Kangxi) را در انضمام واحه شهر هامی شین جیانگ ستود:

حکیم الاهی به مدت ۴۸ سال بر امپراتوری ریاست می‌کرد. فضیلت و تقوا که برای مناطق داخلی و خارجی چین سودمند بود، در آن ناحیه گسترش یافت. امپراتور ابتدا فرمانده‌ای را در هامی منصوب کرد و بدین وسیله حیات تازه‌ای به آن کشور داد. امپراتور ما با مردم سرزمین‌های دوردست روش خوبی داشت. به این ترتیب، می‌توان گفت مردم مسلمان تعریف امپراتور را شنیده بودند و او را برای این درست‌کاری تحسین می‌کردند.

امپراتور کانگسی همچون سیاست‌مداری حکیم، از ارزش حفظ روابط سیاسی دوستانه با مسلمانان چینی و غیرچینی در مرز غربی امپراتوری بسط یافته چینگ به خوبی آگاه بود. فرماندهان اولیه چینگ در میان مسلمانان در مجاورت هامی، سربازان نظام وظیفه را واداشتند تا بر آسیای مرکزی چیره شوند، و مشخصاً آن را از چنگ گالدن (Galdan)، خان مغول زونگار، بیرون بکشند. امپراتور کانگسی ارزش همکاری اسلامی و عامل نهفته را برای شورش اسلامی دست کم نگرفت؛ خصومت با چینگ این دودمان را به ستوه آورد و بار دیگر منشأ مشکلات در شین جیانگ بود. به این ترتیب، امپراتور کانگسی در قبال مسلمانان این ناحیه روشی میان‌اندیشه‌پدیری و ملاحظه‌کاری هوشیارانه در پیش گرفت.

نگرانی درباره بروز درگیری‌های هان‌هوی که می‌توانست ثبات سرزمین‌های مرزی را از بین ببرد به شکل دهی سیاست‌های اولیه قومی و مذهبی چینگ کمک کرد، همچنان که دونالد لسللی (Donald Leslie) به طور خلاصه گفت: «خیرخواهی امپراتور باعث تعدیل

قانون استبدادی شد و آزادی مذهبی به شرطی مجاز بود که مانع نظم و فرمان برداری کارآمد از دولت نباشد» (Leslie, 1986).

امپراتور کانگسی سیاست‌های قومی و امور اقلیت را بهتر درک می‌کرد و بی‌شک همه مسلمانان را یکی می‌پنداشت. مسلمانان هوی در شرق چین که به آداب چینی متمایل، و مطیع قانون شدند از مسلمانان ترکی، و به‌ویژه از اوغرهاى آن مرز و بوم، متمایز بودند. در واقع، حتی امروزه عموماً هوی خودشان را از این اوغرها که غیرچینی، یاغی و حتی بی‌تمدن قلمداد شده‌اند، متمایز می‌کنند، به رغم اینکه هر دو مشترکاً با اسلام ارتباط دارند. اما حتی در میان مسلمانان هوی تفاوت‌هایی وجود دارد؛ مسلمانان چینی در گنسو و دیگر ایالت‌های غربی نسبت به آنهایی که در ایالت‌های شرقی و مرکزی (مرکز فرهنگی چین) زندگی می‌کردند بسیار کمتر جنبه چینی به خود گرفتند. امپراتور می‌توانست تفاوت بین شهروندان مسلمان شایسته و ناشایست را تشخیص دهد.

در سال ۱۶۹۴، متصدی چینی فعالیت‌های فتنه‌جویانه، اتهامی بی‌دلیل و مدرک را از طرف جامعه هوی در بیجینگ اعلام کرد؛ امپراتور کانگسی در پاسخ به آن اتهام حکمی صادر کرد که بر اساسش باید با مسلمانان رفتار خوبی صورت می‌گرفت و از جان و مالشان صیانت می‌شد. در عین حال، هیچ کس چنین برداشت نکرد که او علاقه شخصی شدیدی به آموزه‌های اسلامی یا فرهنگ اسلامی دارد. این حکم می‌خواست به عنوان بخشی از سیاست‌های اولیه قومی چینگ، تا اندازه‌ای بر اساس نیاز به «هماهنگی هیئت مؤسسان» گروه‌های رقیب را در برابر یکدیگر قرار دهد. می‌توانیم از قوی‌ترین انگیزه‌های سیاسی این حکم بفهمیم که احتمالاً بیشتر به مقابله با قدرت صاحب‌منصبان چینی هان مربوط است، تا ارتقای موقعیت مسلمانان.

سیاست امپراتوری کانگسی که بین هیئت مؤسسان و سخاوتمندی با مسلمانان در ازای فرمان‌برداری محض آنها تمایز قائل می‌شد، به الگویی برای جانشینان بعدی تبدیل

شد. پسر او، امپراتور یونگ‌ژنگ (Yongzheng) بین سال‌های ۱۷۲۴ و ۱۷۳۰ چهار فرمان مربوط به مسلمانان را صادر کرد. فرمان او در سال ۱۷۲۹ مقرر می‌کرد که «مردم هوی ... همگی فرزندان کشور ما هستند» و جدا در نظر گرفته نمی‌شوند. تا زمانی که آنها صلح‌جویانه به سنت‌ها و رسومشان عمل می‌کنند با خیانت‌کاران و میهن‌فروشان، یعنی یاغیان یا کسانی که قصد فریب مردم را دارند، مقایسه نمی‌شوند. حکم سال ۱۷۳۰، نه‌تنها منافع مسلمانان درست‌کار را به رسمیت شناخت («در میان آنها همه مریدان وفادار در آن ناحیه هستند») بلکه اخطار هم می‌داد که «اگر مردم هوی تخطی کنند، تحت قوانینی قطعاً مجازات خواهند شد».

حدود مدارا و سعه نظر پادشاهی، تحت لوای امپراتور کیانلاگ معلوم شد. همان‌طور که گفتیم او کسی بود که شین‌جیانگ را تصرف نظامی کرد و شورش‌های مهم اسلامی هوی را در دهه ۱۷۸۰ در گنسو از بین برد. امپراتور در میان این شورش‌ها درباره مسلمانان حکم کلی داد و گفت بعضی از این مردم خشونت را بر هر چیز مقدم دانستند و در قبال این سرزمین وظیفه‌شناس نبودند. ظاهراً، امپراتور و مشاورانش حس می‌کردند گویا همه مسلمانان خطر محسوب می‌شوند، زیرا اخیراً شورش‌های او‌یغر و هوی را در ایالت‌های غربی شاهد بودند. در این اوضاع و احوال، تمایزات ظریف گونه‌های مختلف مسلمانان در این رژیم مفهومی نداشت. گرچه در حکم سال ۱۷۸۱ وضع متنوع‌تری پذیرفته می‌شود و به دوران کانگسی برمی‌گردد (که در این دوران بین افراد یاغی و مطیع قانون تمایز وجود داشت) امپراتور، مسلمانان داخل چین را (که متمایز از کسانی بودند که در شین‌جیانگ سکونت داشتند) به گونه‌ای توصیف کرد که «گویی در واقع با ساکنان بومی هان تفاوتی ندارند و افراد خوب و بدکار در میانشان وجود دارد». حکم دیگری در سال ۱۷۸۲ به مسلمانان چین، به‌ویژه درباره اعمال دینی‌شان، اخطاری جدی می‌داد و به وضعیت افراد درست‌کار هوی حساسیت نشان می‌داد: «چنانچه تفتیش عقاید و دخالت بیش از حدی وجود داشته باشد، افراد قانونمند هوی از آسودگی خاطر

محروم می‌شوند»؛ این وضعیت به طور بالقوه به «آزار و سختی وسیعی» می‌انجامد (Leslie, 1986).

گویا دربار کیانلانگ از ضرورت سیاست متنوع آگاه بود و تفاوت‌های بین گروه‌های مختلف مسلمانان را به رسمیت می‌شناخت. افزون بر آن، باید در نظر داشته باشیم که شورش‌های اسلامی اواخر قرن هجدهم و نوزدهم در برابر دودمان چینگ در شمال غربی چین، بیش از هر چیز مبتنی بر ستیزه‌های محلی بود، ستیزه‌هایی که بعضاً بین مسلمانان (مسلمانان هوی و اویغر) و گاهی بین مسلمانان و غیرمسلمانان به وجود می‌آمد. مسلمانان وقتی در برابر مقامات امپراتوری به پا خاستند که غالباً مقامات محلی به طرفداری از غیرمسلمانان محلی در اعمال ضداسلامی، با مسلمانان بدرفتاری می‌کردند. در این ستیزه‌ها، گاهی مسلمانان در برابر مسلمانان دیگر از مقامات طرفداری می‌کردند. بنابراین، نباید نمای اسلامی متحدی را در برابر این رژیم تصور کنیم و نباید فراموش کنیم که بیشتر اساس این ستیزه‌ها بر موضوعات اجتماعی و اقتصادی محلی مبتنی بوده است.

مسلمانان هوی در جوامعی که در شرق چین بسیار با آداب چینی هماهنگ شده بود، به خلاف جوامع شمال غربی که کمتر آداب چینی گرفته بود، هم در روزگار امپراتوری و هم تحت نظام کمونیستی، برای استقرار دولت اسلامی هرگز فکر واژگون کردن حکومت مرکزی را نداشتند. چنین ایده‌هایی فراتر از حیطه فکری اقلیتی است که دانستند حتی اگر تهدید علنی وجود نداشته باشد، بقایشان به حفظ روابط خوب و داشتن وجهه صلح‌آمیز و مثبت از نظر مقامات و همسایگان غیرمسلمانان بستگی دارد. گرچه، در میان جوامع به لحاظ قومی متفاوت در آن مرز و بوم گاه مفهومی از هویت متفاوت و تمایل به استقلال پدیدار می‌شد، باید فقدان عقیده اسلامی جهاد در بافت جامعه هوی را در نظر بگیریم. همچنان که جاناتان لیمن در باب این واژه کلیدی و مهم، و کاربردش در تاریخ اسلامی چین می‌گوید:

رهبر چینی مسلمان، ایده جنگ برای تبدیل سرزمین چینگ به سرزمین اسلامی را هرگز قبول نداشت؛ در مقابل مسلمانان ترک‌زبان در شین‌جیانگ اغلب در برابر چینگ اعلام جهاد کردند. همانا، واقعاً همه ... مسلمانان چینی ... در حس تعلق به چین و حقانیت دولت چینگ شریک‌اند (Lipman, 1997).

در قرن بیستم، پس از سقوط دودمان چینگ و اعاده فرماندهی دودمان هان، فرمانروای جمهوری چین اهمیت همکاری مسلمانان با چین را به رسمیت شناخت که خاندان هوی (به علاوه هان، منچوری، مغولی، و تبتی) را هم بین خود مردم جمهوری جدید در بر می‌گرفت. سیاست‌های قومی‌نژادی جمهوری خلق چین بسیار پیچیده‌تر بود، و ابتدا این سیاست‌ها بیشتر بر طبقه‌بندی مبتنی بود و از اتحاد جماهیر شوروی ایده‌هایی را وام می‌گرفتند. همان‌طور که در روزگار امپراتوری، هوی بیش از همه دریافت که مقدراتشان از مردم جامعه هان جدایی‌ناپذیر است.

مثل همیشه درباره اوغرهاى شین‌جیانگ نمی‌توان صراحتاً گفت که هنوز مایه دردسر در بیجینگ هستند، چراکه آنها شامل دسته‌های جدایی‌طلب، گروه‌هایی صرفاً ملیت‌گرا و سکولارند اما بقیه‌شان به نحو آشکارتری مذهبی‌اند. این گروه‌ها صرف نظر از نزاعشان برای استقلال، خواهان جهاد و اتحاد مذهبی با مسلمانان بودند. جنگجویان بیگانه در افغانستان یا پاکستان که از چین آمدند یا در گوآنتاناما بای (Guantanamo Bay) توقیف شدند همگی بدون استثنا از قومیت اویغر بودند. پس از بیش از هزار سال تجزیه و انقیاد تحت نظر رژیم‌های کشورگشای مختلف (مغول، منچو، و چین) ملیت اویغر پدیدار شد، درست همان زمانی که دیگر مردمان سراسر جهان بین جنگ‌های جهانی در جست‌وجوی خودمختاری بودند. اتحاد جماهیر شوروی از این آشوب‌ها حمایت می‌کرد که به ملیت‌های اویغر کمک کرد جمهوری ترکستان شرقی را با استقلال کوتاه‌مدت از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۴ ایجاد کنند. جمهوری ترکستان شرقی دیگری در ۱۹۴۴ ایجاد شد، اما هنگام ورود ارتش آزادی‌خواه مردمی

به شین جیانگ در ۱۹۴۹ سرنگون شد، جمهوری خلق چین اعلام کرد این موضوع به خوبی باعث باروری شورش مردم اویغر است که نهضت مستقلشان را ایجاد کنند. پیش از سال ۱۹۴۹، بعضی اویغرها برای استقلال داخلی سیاسی، فرهنگی و مذهبی اغلب علیه محدودیت‌های دائمی، با چین نوبنیاد اختلاف داشتند. بقیه آنها حتی طرفدار جدایی فوری از چین بودند و از اوایل ۱۹۳۳ به بعد جنبش سازمان‌یافته‌ای به وجود آمد که قصد داشت ایالت مستقل اویغر را ایجاد کند. به طور کلی، فعالیت‌های این جنبش درون جامعه پراکنده اویغر و بیرون از چین انجام می‌شد، زیرا بعد از دهه ۱۹۵۰، جمهوری خلق چین درباره جداسازی اویغر در چین بیش از حد سخت‌گیری کرد؛ آنها مخالفان را زندانی، و «خائنان» را اعدام می‌کردند. شمار اندکی از اویغرها برای خودمختاری صرفاً مذهبی می‌جنگیدند، در حالی که بعضی افراد، جنبش‌های جهادی را خواستار بودند.

جمهوری خلق چین در رویارویی با مسلمانان مختلف، سیاست یکپارچه‌ای را درباره اسلام و مسلمانان به کار نبرد. قانون اساسی‌اش، که بعد از قانون اساسی شوروی سال ۱۹۳۶ به وجود آمد، تساوی همه ملیت‌های چینی را اعلام کرد، اما با یک استثنای مهم: قانون اساسی شوروی (دست‌کم روی کاغذ) حق جدایی‌طلبی را به جمهوری‌ها می‌داد، در حالی که قانون اساسی جمهوری خلق چین مؤکداً آن را قدغن می‌کرد. همچنان‌که بند چهار صریحاً می‌گوید:

این بیانیه از حقوق و امتیازات قانونی اقلیت‌ها حمایت می‌کند و روابط برابر، اتحاد و همکاری دوطرفه را در میان همه ملیت‌های چینی گسترش می‌دهد. تبعیض علیه (جناح مقابل) و ظلم بر هر ملیتی منع می‌شود؛ هر گونه اعمالی که اتحاد ملیت‌ها را از بین ببرد یا باعث تجزیه‌طلبی‌شان شود، ممنوع است.

قانون اساسی جمهوری خلق چین نیز آزادی مذهبی شهروندان را تضمین می‌کرد، گرچه بیش از ۵۵ سال پس از تصویب قانون اساسی، همچنان شکنجه

مذهبی و محدودیت حقوق مذهبی مکرراً رخ می‌داد. این قانون اساسی در سال ۱۹۸۲ با تغییر کمی در خطوط کلی سیاست رسمی درباره دین به‌روزرسانی شد. با این حال، حکومت کمونیست با کمال افتخار در مجموعه نشریه‌های رسمی در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ تساهل مذهبی را درباره اسلام و مسلمانان مطرح کرد که چنین آمارهایی را در بر می‌گرفت: اینکه چند مسجد در آن کشور برقرار بود، چند پیشوای تعلیم‌دیده تحت نظر حکومت در حال خدمت هستند، و به‌ویژه چند مسلمان چینی هر ساله اجازه سفر به مکه را دارند. چنین آمارهایی (نه تنها) حسن تفاهم را در میان مسلمانان چینی افزایش می‌داد، بلکه ارزشی فراتر از مرزهای چین داشت. سخاوت و مهربانی حکومت بیجینگ در قبال ساکنان مسلمان آنجا، ملت‌های اسلامی بیگانه را تحت تأثیر قرار داده بود. حکومت‌های مسلمانان بودند که نفت لازم را برای پیشرفت اقتصادی چین تهیه می‌کردند؛ جمهوری خلق چین با مسلمانانش خوب رفتار کرد و اسلام را بزرگ داشت. همچنین، برای جلب توجه کشورهای مسلمان، ورود دلارهای نفتی از خلیج فارس را حمایت کرد تا مساجد و مدارس اسلامی را برای ترویج عناصر آموزه وهابی بنا کند.

قانون اساسی و نشریه‌های رسمی که با مسائل حقوقی اقلیت دینی سر و کار داشتند هر دو تساهل مذهبی را در چارچوب نظارت جدی حکومت تصدیق کردند. حتی وقتی به زبان خاصی به منظور قدردانی حکومت از متمایز بودن هر گونه جامعه مذهبی استناد می‌شود، این زبان تحت‌الشعاع افسانه‌هایی قرار می‌گیرد که وظیفه هر جامعه را در تسلیم کردن عقاید و اعمال خود در برابر منافع دولت نشان می‌دهد:

مرسوم است اشخاص مذهبی چین کشور و ادیانشان را دوست بدارند. حکومت چین جمعیت‌های مذهبی را حمایت و تشویق می‌کند تا اشخاص مذهبی را برای مشارکت فعالانه در ساخت کشور متحد کند. ادیان مختلف همه به دنبال خدمت به جامعه و ترفیع خوش‌بختی مردم بودند، از قبیل ... «نماز و

مناجات اسلامی با الله، تا پاداش بیشتری را در این جهان و بعد از آن، به آنها بدهد» («آزادی عقاید مذهبی در چین»، ۱۹۹۷).

این نوع سخنان کلی درباره اسلام، دیدگاهی رسمی را در جمهوری خلق چین بازتاب می‌داد که اصلاً به تنوع اسلامی اهتمام نداشت. در کل، تنوع اسلامی مثل تنوع قومی و فرهنگی، هم رسماً و علناً تجلیل شد و هم عملاً سرکوب. در واقع، غیر از مواضع رسمی، جمهوری خلق چین روش‌های متنوعی را برای پاسخ به «مسئله» تنوع گروه‌های مسلمان در چین در پیش گرفت که بعضی از آنها با یکدیگر متناقض بود، به طوری که این موقعیت در میان عوام تحمیل می‌شد.

برای بنیان‌گذاران و مجریان امپراتوری، تنوع مسلمانان مایه اختلاف است؛ تشابه، تسلط بیشتری را ایجاد می‌کند. برای مورخان سیاسی و متخصصان علوم نظری سیاسی معاصر (آنهایی که امپراتوری‌ها و دولت‌های استیلا یافته را مطالعه کردند) تنوع، اغلب فقدان تناسبی را در چارچوب نظریه‌های بسیط نشان می‌دهد. به هر حال، تنوع می‌تواند برای جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان موهبتی باشد که برای تقویت نظریه‌هایشان درباره سازگاری انسان با اوضاع و احوال فرهنگی و اجتماعی ناپایدار، مدرک و نشانه‌ای فراهم می‌کند. برای مورخان دینی، تنوع، واقعیت اجتناب‌ناپذیر حوزه دینی است، گویا عقاید و اعمال مذهبی طبق اصول و هنجارهای بافت فرهنگی معینی رو به تغییر است، درست به آسانی اینکه انسان‌ها با محیط‌های طبیعی (فیزیکی) مختلف وفق می‌یابند. اگر به تنوع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی یا مذهبی توجه کنیم یا آن را بی‌ارزش بدانیم این موضوع پدیده‌ای شناخته شده است که صرف نظر از اندازه و بزرگی اش نمی‌تواند نادیده گرفته شود. به طور کلی، اقدامات برای چشم‌پوشی کردن یا نادیده گرفتن تنوع، خواه در ابتکارات سیاسی یا نظریه‌های دانشمندان، به نتیجه نرسید. این تنوع قطعاً موضوعی در سیاست‌های مشخص بوده که در پی حل و فصل مسئله جمعیت مسلمانان بود که حکومت‌های

مختلف در سراسر تاریخ چین این سیاست را اجرا کردند، به همان اندازه که در مطالعات اسلام و چین مطرح بود.

محققان درباره بحران اواخر قرن بیستم نظریه دادند و عامه مردم درباره خبری که بسیار اعلان می‌شد، یعنی «نظم مدرن جهانی» در هزاره آینده، حدس می‌زدند. سموئل هانتینگتن (Samuel Huntington)، نظریه‌پرداز سیاسی، در پیش‌بینی نامیمونش برای آینده جغرافیایی در کتاب درگیری بین تمدن‌ها به «ارتباطی اسلامی کنفوسیوسی» اشاره کرد (Huntington, 1996). نظریه هانتینگتن این بود که در قرن بیست‌ویکم نهادهای متمدن، ایدئولوژی‌ها را جایگزین نیروی اصلی در پس جنگ جهانی خواهند کرد. مسیحیت در غرب را ایالات متحده هدایت می‌کند، که خود را در تناقض با دیگر تمدن‌های مختلف در سراسر جهان خواهد یافت. به‌ویژه، تمدن‌های اسلامی و کنفوسیوسی معروف، به سمت معاهده طرفدار اصالت سود حرکت می‌کنند در حالی که از لحاظ تکنولوژیک، اقتصادی، و نظامی همکاری می‌کنند تا مانع استیلای آمریکا شوند. همکاری بین چین و کشورهای مسلمان انکارناپذیر است و پاکستان مجهز به سلاح هسته‌ای و ایران جویای سلاح هسته‌ای را نیز در بر می‌گیرد؛ ارتباطات بین چین و جهان اسلام نیز در صحنه بین‌المللی در دهه‌های آینده نقش مهمی خواهد داشت. اما این نظریه که در جهان یک تمدن اسلامی و کنفوسیوسی وجود دارد بسیار بحث‌برانگیز است. به نظر می‌رسد هانتینگتن آسایش بیشتر بلوک‌های یکپارچه را خواهان است که با مرزهایی برجسته جدا شده‌اند. چنین رویکردی تلاش‌های امپراتورها را برای تحمیل اتحاد و پیوستگی از جانب مقامات بالا، خصوصاً از راه پنهان کردن ترکیب‌ها و تنوع، بازتاب می‌دهد. حتی نظریه تمدن‌ها چشم‌پوشی بیشتری را در سطح پایین‌تر درباره عوام دارد، جایی که اشخاص در یک جامعه هویت‌های دورگه و تابعیت‌های چندگانه به حساب می‌آیند. حتی هانتینگتن باید بپذیرد که تقسیمات بلوک‌هایش ایرادهایی دارد. به این ترتیب، او به ایالت‌های «آسیب‌دیده‌ای» اشاره دارد که جمعیت‌های چندزبانه، چندفرهنگی یا

چند مذهبی‌اش شامل نشانگرهای «تمدن‌های» مختلف می‌شود. تمایل به یکپارچه‌کردن انسان‌ها برای مجموعه بلوک‌های یکپارچه ممکن است مطلوب باشد، اما واقعیتِ تنوع و پیچیدگی اجتناب‌ناپذیر است. همچنین، اگر دقیق‌تر بنگریم، آشکار می‌شود که همه ایالت‌ها به دلیل تنوع داخلی آسیب دیده‌اند، همان‌طور که بیشتر افراد با توجه به این وضعیت، هویت‌های مختلفی را به خود می‌گیرند. تنوع نمی‌تواند به‌سادگی یکپارچه‌کننده یا برتری‌دهنده باشد، همان‌طور که تنوع بسیار مسلمانان بعد از تقریباً بیست قرن در چین شاهد این مدعا است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پکن (م.).

منابعی برای مطالعه بیشتر

- Crossley, Pamela Kyle (1997). *The Manchus*, Cambridge: Blackwell Press.
- Frankel, James (2011). *Rectifying God's Name: Liu Zhi's Confucian Translation of Monotheism and Islamic Law*, Honolulu: University of Hawai'i Press.
- "Freedom of Religious Belief in China" (1997). [http://www.china.org.cn/e - white/Freedom/f - 5.htm](http://www.china.org.cn/e-white/Freedom/f-5.htm), accessed July 2011.
- Huntington, Samuel P. (1993). "The Clash of Civilizations?" in: *Foreign Affairs* 72 (3): 22-49.
- Huntington, Samuel P. (1996). *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, New York: Simon & Schuster, Chinese Islam 259.
- Leslie, Donald (1986). *Islam in Traditional China: A Short History to 1800*, Canberra: Canberra College of Advanced Education.
- Lipman, Jonathan N. (1990). "Ethnic Violence in Modern China: Hans and Huis in Gansu, 1781 – 1929." In: J. N. Lipman and S. Harrell, eds., *Violence in China: Essays in Culture and Counterculture*, Albany: State University of New York Press .
- Lipman, Jonathan N. (1997). *Familiar Strangers: A History of Muslims in Northwest China*, Seattle: University of Washington Press.